

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سلسلہ مجلسات برای امامت

فصل اول: روای و کتابت امامان

مصطفی امینی خواہ / سال ۱۴۰۲



اعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا ابى القاسم المصطفى محمد و آله الطيبين  
الطاهرين و لعنة الله على القوم الظالمين من الآن الى قيام يوم الدين.

### **چرایی تعبیر شهیده ولایت درباره حضرت زهرا (سلام الله علیها)**

معمولاً تعبیری را درباره حضرت زهرا به کار می‌بریم، تعبیر مشهوری است این عبارت که می‌گوییم صدیقه طاهره (سلام الله علیها)، شهیده ولایت است. این کلمه شهیده ولایت، خوب یک تعبیر ساده‌ای است وقتی انسان می‌شنود احساس می‌کند منظورش را فهمیده و خیلی عبارت پیچیده‌ای نیست. اما نیاز است به اینکه ما این عبارت را تحلیل کنیم، ببینیم یعنی شهیده ولایت چه؟ شهیده امامت یعنی چه؟ اینکه می‌گوییم فاطمه زهرا (سلام الله علیها) جان مبارکش را برای ولایت و امامت داد، یعنی برای چه داد؟

یعنی احساس کرد چه خطری دارد وارد می‌شود، احساس کرد با این جان دادن چه خطری را دفع می‌کند، دقیقاً از چه چیزی محافظت کرد؟ چطور محافظت کرد؟

خب شهیده ولایت، مگر فاطمه زهرا که به شهادت رسید، چیزی عوض شد؟ آمدند خلافت را تحویل دادند به امیرالمؤمنین؟ یا نه فرقی نکرد؟ پس چرا فاطمه زهرا، جان مبارکش را تقدیم کرد؟ چه اتفاقی افتاد، چه فایده‌ای داشت؟ آب که از آب تکان نخورد امیرالمؤمنین هم که مظلوم ماند، تازه بعد



از فاطمه زهرا اوضاع برای امیرالمؤمنین بدتر هم شد و قهری و به اجبار امیرالمؤمنین را وادار به بیعت هم کردند و شرایط به مراتب برای امیرالمؤمنین سخت تر شد.

پس فاطمه زهرا جانیشان را برای چه دادند؟ از چه چیزی دفاع کردند؟  
خاصیت شهادت حضرت زهرا (سلام الله علیها) چه بود، برای چه خودش را فدا کرد و آیا حاصل شد یا نشد؟ آیا آن غرضی که فاطمه زهرا داشت، حاصل شد، آن اتفاقی که می خواست رقم بخورد حاصل شد؟

### موضع ایجابی و سلبی حضرت زهرا (سلام الله علیها) درباره امامت

نکته اول این است که وقتی کسی سخنانی ها و خطبه های حضرت زهرا (سلام الله علیها) در این ایام بعد از پیامبر را مرور کند به این نتیجه می رسد که فاطمه زهرا خیلی صریح و بی پروا و روشن از امامت امیرالمؤمنین دفاع کرد. این مشخص است و در آن بحثی نیست؛ یعنی اصل ماجرا این بوده اگر هم قضیه فدک مطرح شده به این داستان ربط دارد.

اصل مشکل برای فاطمه زهرا این است که حضرت علی سر جای خودش نیست نه اینکه این باغ را از ما گرفتند و به دیگری دادند. مسئله این است علی را برداشتند، کس دیگری را جایش گذاشتند. مسئله اصلی فاطمه زهرا، مسئله امامت است.

وقتی انسان این کلمات دُرّبار، گوهربار فاطمه زهرا (سلام الله علیها) را بررسی می کند، می بینید دو مدل حضرت زهرا (سلام الله علیها) در مورد امامت موضع گرفتند؛ بعضی وقت ها سلبی بوده بعضی وقت ها ایجابی بوده. ایجابی اش که مشخص است دارد می گوید که حضرت علی برحق است، علی امام است، داستان غدیر را مطرح می کند، صلاحیت امیرالمؤمنین را به یاد می آورد، از ویژگی های امیرالمؤمنین می گوید، از سلحشوری امیرالمؤمنین می گوید، این آن بخش ایجابی است.

بخش سلبی چیست؟ می خواهد بگوید این هایی که نشسته اند روبروی پیامبر اهلیت ندارند، این ها کاره نیستند.

البته می دانید در این امور، آن جنبه سلبی به جنبه ایجابی همیشه مقدم است. اول باید سلبی باشد؛ تا وقتی مردم نفهمند این ها مشکل دارند و از این ها فاصله نگیرند که اجازه نمی دهند علی بن ابیطالب روی کار بیاید. اول باید به قول معروف دیو را بیرون کرد تا فرشته بیاید.<sup>۱</sup> وقتی غصب شده، کسی را که غصب کرده را اول باید بیرون کنید بعد کسی که صاحب و مالک است، بیاید بنشیند.

۱. خطبه فدکیه (محمد بن جریر طبری، دلایل الامامه، ص ۱۰۹ و ابن طیفور، احمد بن ابی طاهر، بلاغات النساء، ص ۲۵).

۲. دیو چو بیرون رود فرشته درآید (دیوان حافظ، غزل ۲۳۲).



فاطمه زهرا (سلام الله علیها)، هم کار سلبی کرد، هم کار ایجابی کرد. کار سلبی اش انگار غلبه داشت، بیشتر و مهم تر بود.

### مصلحت اندیشی در برابر حکم خدا

چون مردم هنوز خیلی روشن نبودند که قضیه چیست، خیلی فرقی احساس نمی کردند. خیلی ها فکر می کردند یک دعوای سیاسی و جناحی و یک مسئله ساده و یک چیز پیش پا افتاده است و این طرفی و آن طرفی خیلی فرقی نمی کنند و این ها هم خوب اند. علی داماد پیامبر است، این هم پدر خانم پیامبر است، این ها همه رفیق اند بالاخره سابقه دارند تجربه دارند - این کلمه تجربه و سن و سال جزو آن مسائل اصلی بود - گفتند این آقا سنش بیشتر است، علی وقت زیاد دارد، دوره های بعد علی هم رئیس می شود غصه نخورید. این ها شصت - هفتاد سال سن دارند، کار کشته اند پیر سیاست اند، به قول امروزی ها کاریزما دارند، از این ها حساب می برند. علی جوان است، کسی هم خیلی از او حساب نمی برد. چون تنش با امیرالمؤمنین در زمان پیامبر زیاد بود به او حسودی می کردند و امیرالمؤمنین چون همیشه بی پروا کف میدان بود، موضع صریح می گرفت، خیلی ها با امیرالمؤمنین سر خیلی از قضایا مشکل داشتند. خصوصاً که یک تعدادی از این افرادی مسلمان شده بودند بعداً در فتح مکه، این ها کسانی بودند که نزدیک ترین کسانشان به دست علی کشته شده بود در جنگ بدر و در جنگ احد. آن هایی که در جنگ بدر و احد آمده بودند با پیغمبر جنگیدند خیلی هایشان بعدها مسلمان شدند. خب امیرالمؤمنین که بین این ها مقبولیت نداشت. یک طیف وسیعی از جامعه آن روز که تازه مسلمان شده بودند و این سال های آخر عمر پیامبر اکرم آمده بودند، با امیرالمؤمنین مشکل داشتند؛ یعنی امیرالمؤمنین را قاتل نزدیک ترین کسانشان می دانستند. خیلی ها هم سر خیلی از قضایای دیگر کینه داشتند. این ها باعث شده بود که خیلی ها به هر حال در دلشان کینه ای نسبت به امیرالمؤمنین داشتند.<sup>۳</sup>

این ها گفتند که علی چنین موقعیتی دارد، فلانی و فلانی این طوری نیستند بین مردم، حرفشان برش دارد، قدرت دارند. مهم این است که در جامعه قدرت حفظ بشود، وحدت حفظ بشود، مردم چندانکه می شوند دعوا می شود درگیری می شود رأی علی، رأی شکننده است.

۳. فَأَوَدَعَ قُلُوبَهُمْ أَحْقَادًا، بَدْرِيَّةً وَ حَيْبَرِيَّةً وَ حُنَيْنِيَّةً وَ غَيْرَهُنَّ، فَأَصَبَّتْ عَلِيَّ عَدَاوَتِهِ، وَ أَكْبَتْ عَلِيَّ مُنَابَذَتِهِ (مفاتیح الجنان، دعای ندبه).





## نمایی از چالش‌های حکومت علوی

البته تا حدی هم درست می‌گفتند؛ امیرالمؤمنین بیست و چند سال بعد که به حکومت رسید هم رأیش شکننده بود. وقتی که این سه نفر امتحانشان را پس داده بودند و مردم فهمیده بودند از دیگران نتیجه‌ای نمی‌گیرند، خودشان آمدند به امیرالمؤمنین روی آوردند، التماس کردند، امیرالمؤمنین را بر مسند نشانند، بازهم - در این مدت که تقریباً چهار سال و نه ماه یا چهار سال و ده ماه حکومت کرد، همه‌اش جنگ و درگیری با خودی‌ها بود. تازه آن موقع، امیرالمؤمنین ۵۰-۶۰ ساله بود، بعد از پیامبر که امیرالمؤمنین سی‌ساله بود. آن موقع ۵۰-۶۰ ساله بود، اوضاع این‌طوری بود؛ فرمود هرروز از گوشه‌ای پاتک می‌زنند یک بخشی از حکومت ما را قیچی می‌کنند می‌برند برای خودش. <sup>۴</sup> که این معروف شد به جریان الغارات که مدام غارت می‌کردند، سپاه معاویه تکه‌تکه شبیخون می‌زدند و می‌گرفتند. امیرالمؤمنین آن موقع هم این‌طور دست و بالش بسته بود، حرفش برش نداشت.

فرمود من امیر شما بودم دستور می‌دادم این‌قدر اوضاع عوض شد، شما می‌گویید علی چه کار کند. فرمود: همیشه مردم از دیکتاتوری روسا می‌ترسیدند که روسا یکهو شورش کنند، به مردم ظلم کنند، من اوضاع با حکومت شما این‌طوری است که من از دیکتاتوری و طغیان شما می‌ترسم. <sup>۵</sup> این تازه برای امیرالمؤمنین نزدیک شصت ساله است؛ یعنی این تحلیل، تحلیل درستی بود که علی اگر رئیس بشود جامعه چند تکه می‌شود. تازه این علی که رئیس شده با معاویه درگیر شد، اوضاع این شکلی شد، روز اول اگر می‌خواست خلیفه بشود که باید با ابوسفیان درگیر می‌شد. هنوز آن‌گنده‌هایی که با پیامبر جنگیده بودند، بودند. علی باید با این‌ها درگیر می‌شد.

ما فکر می‌کنیم اوضاع خیلی شفاف بوده و معلوم بوده که باید به امیرالمؤمنین رأی بدهند، نه! خیلی هم معلوم نبود. خیلی‌ها دچار تردید شدند. احساس می‌کردند علی بر حق است ولی الآن مصلحت نیست، واقعاً مصلحت نیست شرایط طوری نیست که ما الآن بخواهیم علی را حاکم کنیم. علی بخواهد حاکم باشد یعنی همه‌اش دعوا و درگیری و دوقطبی و به جان هم افتادن است و حرفش برش ندارد، الآن می‌خواهد یک دستوری بدهد، یک جنگی این‌ها را ببرد و... این همه دشمن، این همه آدم به او متک می‌اندازد.

۴. رک: ثقفی، ابراهیم بن محمد، الغارات.

۵. أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّهُ لَمْ يَزَلْ أَمْرِي مَعَكُمْ عَلَى مَا أُجِبُ حَتَّى نَهَيْتُكُمْ الْحَرْبَ، وَ قَدْ وَ اللَّهُ أَخَذَتْ مِنْكُمْ وَ تَرَكَتْ وَ هِيَ لِعَدُوِّكُمْ أَنَّهُكَ. لَقَدْ كُنْتُ أَمْسِ أَمِيرًا، فَأَصْبَحْتُ الْيَوْمَ مَأْمُورًا؛ وَ كُنْتُ أَمْسِ نَاهِيًا، فَأَصْبَحْتُ الْيَوْمَ مَنْهِيًا؛ وَ قَدْ أَحْبَبْتُمْ الْبَقَاءَ، وَ لَيْسَ لِي أَنْ أَحْمِلَكُمْ عَلَى مَا تَكْرَهُو. (سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۲۰۸).



### چالش‌های پیامبر با اطرافیان

تازه خود پیامبر در موقعیتی بود که به او فشار می‌آوردند. پیامبر بعد از شصت سال زندگی که یک خط در عمرش چیزی ننوشته، حتی آیات قرآنی هم که نازل می‌شد پیامبر نمی‌نوشت، فقط می‌گفت و بقیه که کاتب بودند می‌نوشتند، می‌خواست معجزه نشان بدهد، می‌خواست یک چیزی بنویسد و این دستخط پیامبر برای طول تاریخ بماند. لحظات آخر پیغمبر اکرم فرمود یک کتفی با یک قلمی بیاورید برایتان بنویسم. فقط خواست درباره امامت علی ابن ابی‌طالب یک جمله را بنویسد که از او بماند. لحظات آخر عمر مبارک پیامبر اکرم بود، فرمود یک کتفی بیاورید یک قلمی بیاورید یادداشت کنم برایتان، با دستم بنویسم برای تاریخ بماند، در خانه پیامبر، پیامبری که هنوز در قید حیات است، پیامبری که آب وضوی دست او را نمی‌گذاشتند به زمین برسد، سه تا تار موی منسوب به پیامبر را هنوز که هنوز است، در موزه‌ها از آن نگهداری می‌کنند<sup>۶</sup>؛ این پیامبر که همه امت اسلام، عاشقش بودند، بعضی از آن کسانی که آنجا بودند و بعد هم همین‌ها کار را دست گرفتند، در همان جلسه در خانه پیامبر، به آن کسی که می‌خواست برود کتف و قلم بیاورد گفت: ولش کن بنشین.

گفت: پیغمبر گفته بروم کتف و قلم بیاورم.

گفت: این آقا تب دارد پیرمرد دارد هذیان می‌گوید، ولش کن.<sup>۷</sup>

در مورد پیغمبر این را گفت. حالا این پیامبر که اوضاعش این است، این اطرافیان که ابراز محبت می‌کنند به او و مثلاً پدرخانمش هستند وقتی این طور در اندرونی با پیامبر رفتار می‌کنند حالا شما فرض کنید امروز علی جای پیامبر بنشیند اوضاع چطور می‌شود؟ خیلی‌هایی که نمی‌آمدند در میدان حرفی بزنند، بر اساس این مصلحت سنجی‌ها بود و گرنه همه می‌دانستند علی بر حق است.

۶. برخی اشیای منسوب به پیامبر در موزه توپکاپی ترکیه نگهداری می‌شوند.

۷. لَمَّا حَضَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَفِي الْبَيْتِ رَجَالٌ، فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «هَلُمَّ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضَلُّوا بَعْدَهُ» فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ، وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ، حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ. (بخاری، صحیح، ج ۷، ص ۱۲۰ کتاب المرضی / باب قول المرضی قوموا عنی) و همان ج ۶ ص ۹ (کتاب المغازی، باب مرض النبی و وفاته) و قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: يَوْمَ الْخَمِيسِ، وَمَا يَوْمَ الْخَمِيسِ ثُمَّ بَكَى حَتَّى بَلَ دَمْعُهُ الْحَصَى، فَقُلْتُ: يَا ابْنَ عَبَّاسِ، وَمَا يَوْمَ الْخَمِيسِ؟ قَالَ: أَشْتَدَّ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَجَعُهُ، فَقَالَ: «أَتُونِي أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضَلُّوا بَعْدِي»، فَتَنَازَعُوا وَمَا يَنْبَغِي عِنْدَ نَبِيٍّ تَنَازُعٌ، وَقَالُوا: مَا شَأْنُهُ أَهْجَرَ؟ اسْتَفْهَمُوهُ، قَالَ: «دَعُونِي فَالَّذِي أَنَا فِيهِ خَيْرٌ، أَوْصِيكُمْ بِثَلَاثٍ: أَخْرِجُوا الْمُشْرِكِينَ مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ، وَأَجِيزُوا الْوَفْدَ بِنَحْوِ مَا كُنْتُ أَجِيزُهُمْ»، قَالَ: وَسَكَتَ، عَنِ الثَّلَاثَةِ، أَوْ قَالَ هَا فَأَنْسِيتَهَا. (مسلم، صحیح، ج ۳ ص ۱۲۵۷ کتاب الوصیه، بَابُ تَرْكِ الْوَصِيَّةِ لِمَنْ لَيْسَ لَهُ شَيْءٌ يَوْصِي فِيهِ).



### راهکار پیشنهادی امت در برابر راهکار خدا

بحث سر این نبود که کسی فکر کند علی بر حق نیست شاید هم افراد معدودی بودند که واقعاً حتی در علی صلاحیت برای حاکمیت نمی‌دیدند، ولی مسئله اصلی بحث مصلحت بود بحث صلاحیت نبود خیلی‌ها دیگر هم بعدها در طول تاریخ گفتند که شکر خدایی که آن کسی را که فضیلتش کمتر بود را بر کسی که فضیلت داشت مقدم کرد.<sup>۸</sup> به خاطر مصلحت امت خیر امت در این بود همه اقرار داشتند که علی بهتر است همه می‌دانستند در این بحثی نبود می‌گفتند این باسواد است عالم است قاضی است علم به قرآن دارد مفسر قرآن است، عارف است، عابد است، زاهد است، همه این‌ها درست، ریاست روشی دارد این اگر دست علی باشد همه چیز به باد می‌رود بگذار یکی این فرمان را بگیرد ببرد، علی هم پشت‌صحنه کمک کند. از اول هم طرحشان همین بود.

به نظر شما این حرف غیرمنطقی است؟ البته که الآن دیگر برای شما مشخص است غیرمنطقی است ولی وقتی بخواهید خودتان آن روز مدینه را تصور کنید به نظرتان عبور از این حرف خیلی ساده است؟ خیلی ساده نیست یعنی حرفی هست که آدم را به فکر وادار می‌کند می‌گفتند اگر الآن حکومت دست بنی‌هاشم باشد دعواهای قدیم دوباره شروع می‌شود در خود قریش چند تا گروه‌اند دوباره دعوا می‌شود.

بیاییم تقسیم‌بندی کنیم، بعضی کشورها مثلاً می‌گویند: «رئیس‌جمهور اهل سنت باشد، نخست‌وزیر شیعه بگذاریم، بعد در کابینه دو نفر از این‌ها بگذاریم، دوتا کرد بزاریم دو تا فلان بگذاریم دو تا فلان بگذاریم.» دیدید دیگر عراق از این کارها می‌کنند تا دعوا نشود، سهمیه‌بندی کنید که همه را داشته باشیم. این‌ها هم در سقیفه نشستند چنین چیزی طراحی کردند تا دعوا و شورش اجتماعی نشود. گفتند پیغمبر از دنیا رفته اوضاع خیلی خراب است هیچ‌کس جایگاه و اعتبار پیغمبر را ندارد همه چیز از هم می‌پاشد خراب می‌شود این تحلیلی بود که آن‌ها به خورد مردم دادند خیلی از مردم هم پذیرفتند. گفتند خوب راست می‌گویند دیگر، علی خیلی خوب است ولی حالا فعلاً دیگر این آقا باشد، مصلحت این است که این باشد سنش بیشتر است. این آقا که به نام ابوبکر معروف است نامه داد به پدرش ابی قحافه - این طور که از این داستان فهمیده می‌شود آدم جالبی بوده - نامه داد که به پدرش گفت که مردم با من بیعت کردن و شما هم باید با من به عنوان خلیفه مسلمین بیعت کنید، به خاطر اینکه من شیخ این امت بودم از همه سنم بیشتر بود مردم من را برای خلافت رسول الله انتخاب کردند. پدرش جمله عجیبی دارد، می‌گوید اگر به سن و سال بود که من از او بزرگ‌تر بودم و می‌نویسد: اگر

۸. الحمد لله [الواحد العدل] الحمد لله الذی تفرّد بالکمال ... و قدم المفضول علی الأفضل لمصلحة اقتضاها التکلیف. (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ص ۳).





## سلسله جلسات با موضوع برای امامت فصل اول: رویاروی نا امامان - جلسه اول

مردم انتخابت کردند، مردم که خلیفه پیغمبر را انتخاب نمی‌کنند. خلیفه نیستی. او رویش می‌شد که بگوید به بچه‌اش.<sup>۹</sup>

همین‌طوری یک نفر را این‌ها علم کردند گفتند آقا این یک قدرتی دارد صدای محکمی دارد دوستانش هم دور و برش هستند کارها را دست می‌گیرند، همه جناح و طیفی هم هستند.

اما این‌ها فقط از بنی‌هاشم‌اند، علی که به کسی باج نمی‌دهد، علی آدم دور خودش نگه نمی‌دارد بعدها که رئیس شد یکی‌یکی دوستانش رهایش کردند و رفتند. آن‌هایی که برایش رأی جمع کرده بودند، طلحه و زبیر اولین کسانی بودند که علیه او جنگ راه انداختند. چه زمانی؟ وقتی امیرالمؤمنین، نزدیک شصت‌ساله است.

کسی را بالا نمی‌برد آقا وقتی می‌خواهی رئیس بشوی از قبلش باید سبیل دیگران را چرب کنی، هوای این‌ها را داشته باشی. چهار نفر را برای خودت نگه‌داری، کابینه‌ات را از قبل تشکیل بدهی. تک‌وتنها آمده‌ای می‌گویی من صلاحیت دارم؟ معلوم است که کسی به تو رأی نمی‌دهد این‌ها گروه دارند، رسانه دارند، قدرت دارند، تجربه دارند، سابقه دارند، سن و سال دارند، زبان دارند، زور دارند. خوب بعد تو تک‌وتنها می‌خواهی اینجا بایستی؟ این‌ها این‌همه دم‌ودستگاه دارند، بعد تو می‌گویی فاطمه زهرا می‌آید از من حمایت می‌کند؟ من فاطمه را دارم، برای اینکه شاهد است من صلاحیت دارم. متوجهید چقدر دعوا نامتوازن است؟ چقدر شرایط، شرایط سختی بوده؟ خیلی شرایط سختی بود. آدم‌هایی هم که دلشان با امیرالمؤمنین بوده این‌ها هم می‌دیدند واقعاً نمی‌شود کاری کرد، اصلاً مصلحت نیست. این شرایط جامعه است.

---

۹. و روی أن أبا قحافة كان بالطائف لما قبض رسول الله صلى الله عليه وآله وبويج لأبي بكر، فكتب ابنه إليه كتاباً عنوانه «من خليفة رسول الله إلى أبي قحافة. أما بعد فإن الناس قد تراضوا بي، فإنني اليوم خليفة الله، فلو قدمت علينا كان أقر لعينك»

قال: فلما قرأ أبو قحافة الكتاب قال للرسول: ما منعكم من علي؟ قال: هو حدث السن وقد أكثر القتل في قريش وغيرها وأبو بكر أسن منه. قال أبو قحافة: إن كان الأمر في ذلك بالسن فأنا أحق من أبي بكر، لقد ظلموا علياً حقه وقد بايع له النبي صلى الله عليه وآله وأمرنا ببيعته. ثم كتب إليه «من أبي قحافة إلى ابنه أبي بكر. أما بعد فقد أتاني كتابك فوجدته كتاب أحق ينقض بعضه بعضاً، مرة تقول خليفة رسول الله صلى الله عليه وآله ومرة تقول خليفة الله ومرة تقول تراضى بي الناس، وهو أمر ملتبس فلا تدخل في أمر يصعب عليك الخروج منه غداً ويكون عقابك منه إلى النار والندامة وملامة النفس اللوامة لدى الحساب بيوم القيامة، فإن للأمور مداخل ومخارج وأنت تعرف من هو أولى بها منك، فراقب الله كأنك تراه ولا تدعن صاحبها، فإن تركها اليوم أخف عليك وأسلم لك.» (طبرسي، احتجاج، ج ۱ ص ۱۱۵).





## دعوت به رجوع به قرآن

یک نفر اینجا ایستاده یک زنی که از هر مردی مرد تراست تک و تنها ایستاده در میدان حرف می‌زند که فقط علی صلاحیت دارد و بقیه صلاحیت ندارند و ایستاده احتجاج کرده. اینجا عظمت فاطمه زهرا فهمیده می‌شود. چه گفته است؟ فاطمه زهرا دست روی چه چیزی می‌گذارد؟ فاطمه زهرا اثبات کند این‌ها صلاحیت ندارند.

گرچه به حسب ظاهر همه چیزشان خیلی جور بود. خیلی سخت است که بخواهی به این مردم متوجه کنی که این‌ها صلاحیت ندارند. چرا صلاحیت ندارند؟ دقیقاً مشکلشان چیست که صلاحیت ندارند؟

اینجا چند تا نکته باید به عنوان مقدمه بگویم و بحث را ادامه بدهم. قرآن یک ادبیاتی دارد در توضیح بعضی از معارف. در کلمات فاطمه زهرا در خطبه فدکیه، تأکید فاطمه زهرا روی یک جمله است، روی این مطلب خیلی پافشاری دارد- این‌ها صرفاً یک بحث تاریخی برای هزار و چهارصد سال پیش که مثلاً یک فاطمه‌ای بود و علی بود و قضیه‌ای رخ داده نیست- فاطمه زهرا روی مطلبی تأکید دارند، می‌فرمایند مگر قرار نبود قرآن کتاب هدایت‌مان باشد؟ مگر ما قبول نکردیم پیغمبر واسطه است بین ما و خدا؟ اصلاً پیغمبر کی بود؟ پیغمبر رئیس‌مان بود یا پیغمبرمان؟ پیغمبرمان بود یعنی پیغام خدا را برایمان آورده بود. خدا برای چه برای ما پیغام فرستاد؟ همین چهارتا کلمه تا بود بخوانیم و کیف کنیم؟ به به چقدر قشنگ! چه کلمات قشنگی چه بلاغتی دارد! چه واژه‌هایی دارد! یا قرار بود کتاب راه را نشانمان بدهد، خط را نشانمان بدهد.

این مسائل کلیدی است. دقت کنید قضیه قرآن چه بود. داستان قرآن چه بود. داستان پیغمبر چه بود. پیغمبر یک سری حرف از خدا برایمان آورد که خط را به ما نشان بدهد، زندگی را به ما نشان بدهد. خوب حالا ما هستیم و این کتاب. ای مردم مدینه دارید شما به قرآن عمل می‌کنید؟ خط گرفتید از قرآن؟ فرمود کتاب الله را انداختید وراء ظهور<sup>۱</sup> پشت سر، زیر پایتان. دارید به قرآن بی‌احترامی می‌کنید. همه مشکلات هم از اینجا است که خط را از قرآن نمی‌گیرید. مسیر را از قرآن نمی‌گیرید.

قرآن را اگر خوب بخوانید معلوم می‌کند چه کسی صلاحیت دارد بر این مسند بنشیند. شما از روی بی‌عقلی خودتان قاعده درست کردید و اجرا کردید. چه کسی صلاحیت دارد روی این مسند بنشیند همه این‌هایی که گفتید ظاهراً درست بود ولی این‌ها همه حرف‌های شما بود. حرف‌های قرآن نبود. این

---

۱۰. وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ

لَا يَعْلَمُونَ (سوره بقره، آیه ۱۰۱).



حرف‌های بی‌فکر شما بود که کسی بیاید روی مسند بنشیند این قدرت داشته باشد که جناح‌ها را دست بگیرد دعوا نشود همه باهم خوب و خوش باشند بله خیلی به ظاهر قشنگ است اصلاً باطل ظاهرش قشنگ است از درون خالی است این حرف شما باطل است ظاهرش قشنگ است داخلش خالی است چون این حرف خدا نیست این مدل خدا برای حاکمیت و حکومت نیست.

امروز علی بیاید جای پیغمبر بنشیند اوضاع چطور می‌شود خیلی‌هایی که نمی‌آمدند در میدان حرفی نمی‌زدند.

یک باغ داشت و پولی داشت که آن را هم از او گرفتیم و تمام شد الحمدلله، جامعه اسلامی آرامش حاکم شد.

این آرامش نیست؛ این یک بمبی است که خورده، صدایش چند سال دیگر درمی‌آید؛ که فهمیدند اتفاقاً. بعد از سال‌ها فهمیدند. سرهمین بود که آمدند به امیرالمؤمنین التماس کردند. البته آن موقع کمی فهمیدند.

کسی که قرار است اینجا بنشیند را باید خدا بگوید، باید قرآن بگوید.

### شرایط امام را از زبان قرآن بشنویم

از اینجا بحث ما شروع می‌شود؛ خب مگر قرآن چه کسی را گفته صلاحیت دارد که اینجا بنشیند؟ قرآن امام را چگونه معرفی می‌کند؟ امامی که قرآن می‌گوید کیست؟ چه کسی است که صلاحیت دارد؟

این‌هایی که تا حالا گفتیم بافته‌های ذهنی ما بود. اگر قرار بود با بافته‌های ذهنی خودمان زندگی کنیم که اصلاً لازم نبود پیامبر بیاید، خودمان با بافته‌های ذهنی‌مان زندگی می‌کردیم، دیگر پیامبر چه کاره است؟!

این همه شما شهید دادید، این همه کشته دادید برای اینکه قرآن حفظ بشود، این همه شکنجه شدید. آیات قرآن وقتی که نازل می‌شد، یک زن بزرگواری مثل سمیه را به چند تا حیوان بستند و از چند تا جهت مخالف ایشان را کشیدند تکه تکه کردند با فجیع‌ترین وضع که نمی‌توانم بگویم به چه نحوی این بزرگوار را لحظه آخر کشتند.<sup>۱۱</sup> این‌ها این جور کشته شدند که آیات بماند، این قرآن بماند، حفظ بشود. خب این قرآن ماند که چه بشود؟ همین که بخوانید، سر طاقچه بگذارید و بیوسید حفظش کنید و جشنواره بگیرید مثل جشنواره حفظ قرآن در مکه می‌گیرند و دورهم می‌نشینند چند هزار نفر قرآن می‌خوانند و مردم هم در غزه تکه تکه می‌شوند.

۱۱. روی آنها ربطت بین بعیرین و وجئت فی قلبها بحربة (شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۴، ص ۳۰۳).



خب این چه چیزی می‌گوید؟ یکسری کلمات است؟ این آهنگش قشنگ است یا یک خطوربطنی را دارد می‌گوید؟

امامی که قرآن می‌گوید کیست؟ چه کسی باید روی این مسند بنشیند؟  
یک آیه‌ای داریم در سوره مبارکه بقره، یکی از آیات مهم قرآن در مورد امامت این آیه است که اگر روی آن تحلیل بشود همین امروز اگر همه امت اسلام برگردند به همین آیه، کل زندگی بشر عوض خواهد شد.

می‌فرماید حضرت ابراهیم امتحاناتی پس داد؛ **وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ**، خوب از پس امتحانات برآمد، بعد خدای متعال به او فرمود: **قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا**، حالا می‌توانی امام باشی. الآن که از پس این امتحانات برآمدی، تو را به عنوان امام انتخاب کردم.  
امام باید کسی باشد در سطح و اندازه ابراهیم، با ویژگی‌های ابراهیم. این جوری باید باشد، جامعه زمام امر باید دست کسی باشد در اندازه و قواره ابراهیم. کسی که قرار است کار را به او بسپاری، با ابراهیم باید بسنجی.

خوب ابراهیم چه ویژگی‌هایی داشت؟  
خدای متعال به ابراهیم فرمود من تو را امام کردم. امام باید کسی باشد در سطح و اندازه ابراهیم، با ویژگی‌های ابراهیم. زمام امر جامعه باید در دست کسی در اندازه و قواره ابراهیم باشد.  
ابراهیم چه ویژگی‌هایی داشت؟ خدای متعال به ابراهیم فرمود من تو را امامت کردم. حضرت ابراهیم گفت: **وَمِنْ ذُرِّيَّتِي**<sup>۱۲</sup>؛ بچه‌هایم چه؟

علامه طباطبایی در المیزان می‌فرماید<sup>۱۳</sup>، این سؤال: «بچه‌هایم چه» نشان می‌دهد ابراهیم آن زمان بچه داشته. بعد آیات قرآن می‌گوید حضرت ابراهیم در سنین پیری بچه‌دار شد<sup>۱۴</sup>. در سنینی بود که وقتی به او گفتند بچه‌دار می‌شوی، هم همسرش پیرزن بود بنا به نص صریح قرآن<sup>۱۵</sup> و هم این‌ها ناامید بودند از بچه‌دار شدن. هر دو فرزند او، هم اسماعیل و هم اسحاق در سنین بالا به حضرت

---

۱۲. **وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ** (سوره بقره، آیه ۱۲۴).

۱۳. طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۴۰۴.

۱۴. همان.

۱۵. **قَالَ رَبِّ إِنِّي يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِي الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ** (سوره آل عمران، آیه ۴۰).





ابراهیم داده شد که از بعضی روایات هم فهمیده می‌شود که حضرت ابراهیم حدود صدساله بود که بچه‌دار شد.<sup>۱۶</sup>

معلوم می‌شود این قضیه امامت حضرت ابراهیم برای حدود اواخر عمر اوست. دقت داشته باشید گیر اصلی همه زندگی ما، دوری از قرآن است همه بدبختی‌هایی که سر همه بشریت می‌آید برای این است که از قرآن دوریم.

از این قضیه فهمیده می‌شود که؛ حضرت ابراهیم قبلاً پیامبر بوده و این امامتی که رسیده بعد از نبوت او بوده است. پس امامت یک مرحله بالاتر از نبوت است که ابراهیم سال‌ها پیامبر بوده، امتحانات سختی از او گرفته‌اند، به اینجا رسیده که خدا او را امام قرار داده. حالا دارد می‌گوید خدایا بچه‌هایم چه؟

خدا یک قاعده می‌دهد؛ این قاعده فقط برای ابراهیم و بچه‌هایش نیست، برای هرروز زندگی من و شماست.

می‌فرماید: لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ.

حضرت ابراهیم عرض کرد خدایا بچه‌هایم چه؟ این امامت فقط برای خودم است؟ چون بعضی چیزهایی که خدا به حضرت ابراهیم عنایت کرد هم برای خودش بود هم برای نسلش، لذا سؤال می‌کند اینکه به من دادی، من و نسلم باهم شریکیم یا اختصاصی خودم است؟ خدای متعال نفرمود اختصاصی خودت است، فرمود قاعده‌اش این است: کسی که ظالم باشد در این جایگاه قرار نمی‌گیرد. امامت برای کسی است که ظالم نیست. چند نکته لازم است تبیین شود، این نکات را داشته باشید دوباره برگردیم مدینه ببینیم چه اتفاقاتی می‌افتد.

این اولاً نشان می‌دهد که خود حضرت ابراهیم (علیه السلام) ظالم نبوده که امام شده. حضرت ابراهیم مگر تا الآن پیامبر نبود؟ پیامبر مگر می‌تواند ظالم باشد؟ پس معلوم می‌شود حضرت ابراهیم تا الآن ظالم نبوده. پس چرا تا الآن امام نشده؟ مگر خدا نفرمود اگر کسی ظالم نباشد، امامش می‌کنم؟ پس چرا تا الآن به او امامت ندادند؟ مگر تا الآن معصوم نبوده؟ معلوم می‌شود یک معصوم بودن خاصی می‌خواهد که حتی از هر پیامبری هم برنمی‌آید. امام در جامعه این است. کسی باید جای پیامبر بنشیند و کار را دست بگیرد که امام باشد. امام باشد یعنی تازه اگر پیامبر هم بود جایش نبود که بعد از پیامبر بنشیند. هر پیامبری جایش نیست که بعد از پیامبر بنشیند.

۱۶. قال ابن عباس: ولد له إسماعيل وهو ابن تسع وتسعين سنة. (علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۲ ص ۹۰).



## سلسله جلسات با موضوع برای امامت فصل اول: رویاروی ناامان - جلسه اول

سطح امام این است؛ ظالم باشد امامت به او نمی‌رسد.

دوباره برگردیم به قضیه حضرت ابراهیم: حضرت ابراهیم کدام امتحان را داد که امام شد؟  
ذبح حضرت اسماعیل.

خوب، این چه ربطی دارد به امامت حضرت ابراهیم؟

معلوم می‌شود آن ظلمی که خدا می‌گوید اگر این مرحله از ظالم نبودن را رد کرد امام می‌شود، آن حدی است که حاضر بشوی به امر من گلوی بچوات را ببری؛ یعنی اگر حضرت ابراهیم سر حضرت اسماعیل را نمی‌برید، معلوم می‌شد ظالم است. به او امامت نمی‌دادند.

این‌ها همه نکات قرآنی است. کسی که بخواهد امام بشود، همین قدر ظلم را هم نباید بکند.

خدا می‌گوید مگر بچه را من نداده‌ام؟ تو چه کاره‌ای که بگویی سرش را نمی‌برم؟

شما ببینید سطحی که قرآن معرفی کرده برای امامت، این حد است. حالا مردم مدینه سطح امامت را تا چه سطحی پایین آوردند؟

در سطحی که فاحش‌ترین و رذیلانه‌ترین ظلم‌ها را دارند به دختر پیامبر می‌کند کسی هم صدایش در نمی‌آید. این داستان مدینه و فدک است.

قرار بود امام کسی باشد که حتی اگر گفتند سر بچه‌اش را ببر، ببر و گرنه ظالم است. این سر پیامبر را می‌برد برای ریاست، این آن قدر ظالم است و صدای هیچ‌کس هم در نمی‌آید.

همان‌طور که عصمت مراتب دارد، ظلم هم مراتب دارد.

ما هم عصمت داریم؛ تا حالا به ذهن کسی رسیده که چند کیلو تی‌ان‌تی در کلاس بگذارد و جمعیت را منفجر کند؟ این کار گناه هست یا نیست؟ شما تا حالا به این گناه فکر کرده‌اید؟

معلوم می‌شود شما نسبت به این گناه عصمت دارید، حتی از فکر به این گناه عصمت دارید.

امام زمان نسبت به همه گناه‌ها در فکرش هم عصمت دارد.

ظلم هم همین‌گونه است؛ ظلم هم مراتب دارد. یک ظلم داریم در عالی‌ترین سطح صد درصد ظلم، مثل فرعون، بعضی هم یک درصد ظلم دارند، آن یک درصد هم این است که خدا بگوید سر بچوات را ببری و تو نبی، این می‌شود یک درصد ظلم. حتی آن یک درصدش هم که آمد، امامت، بی امامت. امام کسی است که آن یک درصد ظلم را هم نداشته باشد، یعنی صد درصد معصوم باشد.

حالا شما ببینید در جامعه، پیامبر اکرم از دنیا رفته، جای پیامبر یک نفر را امام کردند، او صد درصد عصمت که هیچی، شما بگو یک درصد هم عصمت ندارد.

کلمات فاطمه زهرا در خطبه فدکیه را مرور کنیم: چند جا ایشان این فرمایشات را دارند؛ یک جا می‌فرمایند: برگردید به قرآن، قرآن راه را به شما نشان داده و اگر به قرآن برگردید دستتان می‌آید که



چه کسی اهلیت دارد و چه کسی اهلیت ندارد. کجا دارید می‌روید، قرآن اینجاست. اصلاً من نمی‌گویم به حرف من فاطمه گوش بدهید، ببینید قرآن چه می‌گوید.

### قرآن عوض شده یا شما؟

مگر قرآن درباره امامت این‌ها را نگفته بود؟ - ما هرچه الآن گفتیم از قرآن گفتیم - فاطمه زهرا (سلام‌الله‌علیها) فرمود لا اقل قرآن بخوانید، من نمی‌گویم حرف علی و فاطمه؛ اصلاً ببینید قرآن چه می‌گوید.

قرآن گفت: **لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ**؛ این عهد من است، امامت عهد من است، به ظالم نمی‌دهم. به ابراهیم هم بخواهد بدهد باید کلی امتحان پس بدهد که به آن عهد برسد، بعد شما امامت را به چنین کسانی دادید؟

حرف‌های قرآن معلوم است، دستورهای قرآن معلوم است، قرآن را پرت کردید پشت سرتان. داستان فدک و مظلومیت فاطمه زهرا از اینجا بود که به قرآن اعتنا نکردند. این مسئله هرروز زندگی ماست، قرآن را مسئله الآن ماست قرآن را انداختیم پشت سرمان. این اوضاع فلسطین به اینجا بازمی‌گردد.

یک جمله‌ای حضرت امام (رحمت‌الله‌علیه) دارد که فرمود: این معما برای بنده حل نمی‌شود که چگونه می‌شود یک میلیارد مسلمان، زیر دست این چند نفر یهودی! بعد می‌فرماید اگر هر مسلمان یک سطل آب می‌ریخت، این‌ها را آب برده بود.<sup>۱۷</sup>

به این برمی‌گردد که به قرآن عمل نکردیم. این مصر، این همه قاری از مصر قرآن قرائت می‌کنند، بیخ گوشش دارند در غزه بچه می‌کشند، این‌ها نشسته‌اند محفل قرآنی می‌گیرند.

به کجای قرآن داری عمل می‌کنی؟ همین قرآنی که فرمود مگر نمی‌بینی این‌ها مستضعف شدند، چرا نمی‌روی از آن‌ها دفاع کنی، نجاتش بدهی؟<sup>۱۸</sup>  
همین قرآن را داری می‌خوانی؟

۱۷. می‌بینند که یک دولت پوشالی اسرائیل در مقابل مسلمین ایستاده - که اگر مسلمین مجتمع بودند، هرکدام یک سطل آب به اسرائیل می‌ریختند او را سیل می‌برد (امام خمینی، صحیفه امام، ج ۹، ص ۲۷۳-۲۷۵).

۱۸. وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا (سوره نساء، آیه ۷۵)





خدا رحمت کند مرحوم آیت الله بهجت (رضوان الله علیه) که راه را به ما نشان دادند ایشان می فرمود در آن قضیه کتف و قلم که به شما گفتم، آن طرف که برگشت گفت پیامبر معاذ الله هذیان می گوید، بعدش گفت: حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ.<sup>۱۹</sup>

ما به قرآن نیاز داریم ما به دست نوشته پیامبر نیاز نداریم ما قرآن داریم، آیت الله العظمی بهجت می فرمود بله قرآن دارید ولی کدام قرآن را؟

«ما خطاب به عامه می گوئیم شما که گفتید: حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ (کتاب خدا برای ما کافی است) و عترت را کنار گذاشتید، آیا آیه شریفه: لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى<sup>۲۰</sup>، و آیه شریفه: وَمَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ<sup>۲۱</sup> در قرآن شما وجود ندارد؟! و یا آیه شریفه: وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَت إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبَغَى حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ<sup>۲۲</sup> در قرآن شما نبود!؟

مگر اینکه دست بر چشم بگذارید و آنگاه حق و باطل را تشخیص ندهید. اگر گوینده حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ راست می گفت، اهل بیت و عترت به دلیل خود کتاب الله، با کتاب الله یکی است.

بله با «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» حق از بین رفت، این سخن در جایی خوب است که به کار آن ها صدمه ای نرساند؛ اگر کارشان خوب درمی آمد که فَهُوَ الْمَطْلُوبُ و اگر بد بود می گفتند: «لَا عِلْمَ لِي بِالْغَيْبِ (من علم غیب نمی دانم) چرا کاری نکردی که «اگر و اگر» نداشته باشد؟!»<sup>۲۳</sup>

می شود با قرآن ساختگی روبروی پیامبر ایستاد. فاطمه زهرا فرمود قرآن را بخوانید این ها با قرآن جور درمی آید. داستان فدک به اینجا بازمی گردد. فدک را دست گرفت که بگوید بر اساس قرآن کارشان

۱۹. بخاری، صحیح، ج ۷، ص ۱۲۰ کتاب المرضى / باب قول المريض قوموا عني.

۲۰. بگو: من در برابر آن [ابلاغ رسالت] پاداشی جز مودت نزدیکانم نمی خواهم (سوره شوری، آیه ۲۳).

۲۱. هرچه را که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به آن دستور می دهد، بگیرید (سوره حشر، آیه ۷).

۲۲. اگر دو گروه از مؤمنان باهم جنگیدند، میان آن ها سازش دهید؛ و اگر یکی از آن ها بر دیگری تعدی کرد، با آنکه تعدی پیشه کرده است، بجنگید تا آنکه به سوی امر خدا بازآید (سوره حجرات، آیه ۹).

۲۳. رخشاد، در محضر بهجت، ج ۲، ص ۳۳۰.



محکوم از قرآن محکوم از قرآن به صراحت گفته از پیامبر ارث می‌رسد از داود به سلیمان ارث رسید.<sup>۲۴</sup> این‌ها می‌گویند از پیامبر ارث نمی‌رسد. قرآن می‌گوید امام باید صد در صد معصوم باشد یک سرسوزن ظلم نداشته باشد. این‌ها ایستادند و به دختر پیامبر ظلم کردند.

### فدک سند مخالفت دیگران با قرآن

چرا حضرت زهرا داستان فدک را دست گرفتند؟ تا نشان بدهند این‌ها نااهل‌اند، ناامان‌اند. امام این طوری نمی‌تواند باشد. امام یک سرسوزن نباید ظلم کند. این‌ها خروار خروار ظلم می‌کنند. همه‌تان هم می‌دانید. بدبختی این است که مردم می‌دانستند و یکی از دلایلی که به آن‌ها تن دادند این بود که چون این‌ها زورشان زیاد بود در برابرشان سکوت کرده بودند. می‌گفتند مصلحت نیست.

مصلحت را چه کسی باید تشخیص بدهد؟ خدایی که از اول امام را مشخص کرده بود، این را تشخیص داده بوده که نباید یک سرسوزن ظلم داشته باشد، شما برای خدا تعیین تکلیف می‌کنید؟ خوب بدبخت می‌شوید بعد می‌فهمید.

این ظلم از آنجا شروع شد ظالم را امام کردند، کار رسید به آنجا که امروز ملتت ظلما و جورا شده آن ظلم یک سوزنی در مدینه این شده که عالم را گرفته. این بچه‌های مظلومی که در غزه کشته می‌شوند این‌ها از ظلم سقیفه شروع شد روایت فراوانی داریم که هر خونی در عالم ریخته می‌شود اول در پرونده آن‌هایی می‌نویسند که سقیفه را بنا کردند این‌ها شریک خون بچه‌های غزه‌اند. اگر سقیفه نبود امروز بچه‌های غزه قتل‌عام نمی‌شدند اگر علی بر مسند نشسته بود امروز این‌طور نبود که وقتی تلویزیون را روشن می‌کردی بگویند امروز هم این قدر بچه کشته شدند، این بیمارستان را زدند و... تازه این‌ها یک نمونه‌اش است، در طول تاریخ چقدر از این موارد داشتیم؟ و خدای نکرده چقدر دیگر خواهیم داشت؟

فاطمه زهرا این‌ها را دیده بود گفت اگر امام نباشد، اگر ظالم باشد کمی هم ظالم باشد، یک درصد این انحراف جلو برود، می‌شود یک دروازه! بماند که الآن یک دروازه انحراف است. ظلم است! در روز روشن حق من دختر پیامبر را دارند می‌خورند به من رحم نکردند به شماها رحم کنند؟ بعضی فکر کردند فاطمه زهرا فقط دنبال مال دنیا آمده گفتند زمینت را خوردند صدایت بلند شده؟ فکر نان خودت هستی؟ ببینید مظلومیت فاطمه را، مردم نمی‌دانستند ایشان دارد ظلم را نشان می‌دهد، می‌گوید این اهلیت ندارد بفهم این قدر ظلم واضحش را آوردم تا بفهمی. فاطمه زهرا، جلوتر چه می‌فرماید؟ بحث

۲۴. وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ (سوره نمل، آیه ۱۶).



ارث را مطرح می‌کند با آیات قرآن احتجاج می‌کند با خلیفه اول تا می‌رسد به این عبارت، به مردم خطاب کرد، به انصار رو کرد و فرمود: **يَا مَعْشَرَ الْفِتْيَةِ (النَّقِيبَةِ) وَ أَعْضَادَ الْمَلَّةِ<sup>۲۵</sup>**  
شماها بودید به پیامبر پناه دادید، شما روز اول پیامبر تنها را کمک کردید، دیدید او یک مرد تنهاست و حق است کمکش کردید شما همان انصارید، من هم یک زن تنها هستم و حرفم حق است. کجا بودید شما؟ **وَحَصَنَةَ الْإِسْلَامِ** پایگاه و دژ اسلام بودید، به من ظلم می‌کنند شما چرتتان گرفته. عین خیالتان نیست. مگر پیامبر نفرمود: **الْمَرْءُ يُحْفَظُ فِي وُلْدِهِ** احترام هر کس را خواستید نگه دارید به بچه‌هایش احترام بگذارید، چه زود یادتان رفت این جور شد که مردم در برابر ظالم صدایشان بلند نشد این فاطمه زهرا هم که آمد ظالمان را معرفی کند این‌ها بیدار بشوند نه تنها کسی بیدار نشد بلکه ظالمان دیدند همه خوابند و صدایی در نمی‌آید هر کاری خواستند با فاطمه زهرا کردند. هر ظلم و جنایتی.

### موفقیت حضرت زهرا در اثبات ناامی دیگران

در مورد مظلومیت فاطمه زهرا دو روایت بخوانم می‌خواست ظالمیت این‌ها را نشان بدهد مردم نفهمیدند، اینکه اول بحث پرسیدم: حضرت زهرا موفق شد یا نشد؟ بله. نهایتاً این شد که مظلومیت خودش را به عالی‌ترین نحو به مردم به همه عالم برای تاریخ نشان داد عالم تا قیامت ثابت کرد این‌ها صلاحیت امامت نداشته بودند این‌ها ظالم بودند. هر تکه از تاریخ را طوری تحریف کردند اما این ماجرا را نه. ببین با من چه کردند؟ کارهایی کردند که هیچ‌کس نمی‌تواند کتمان کند. این داستان فاطمه زهرا قابل تحریف نیست. آیت‌الله بهجت می‌فرمود:

این‌که حضرت زهرا (علیها السلام) بعد از آن‌همه مظلومیت، در حال احتضار وصیت نمود که شبانه دفن گردد، کار عجیبی بود که نظیر کار پیغمبران (علیهم السلام) است؛ زیرا کار کسی که نزع کند و مغلوب شود و کشته و شهیده گردد و علیه او قضاوت بشود و آن‌همه بلاها را ببیند و با این حال راهی را پیدا کند که خود را مثل غالب جلوه دهد و غالب بودن خود را به دیگران نشان دهد، به کار پیغمبران و اعجاز شباهت دارد، راهی که فکر بشر از فهم آن عاجز بود و آن این‌که وصیت نمود بدون تشییع شبانه دفن گردد.

اگر دستگاه حکومت و خلافت به فکرشان می‌رسید که حضرت زهرا (علیها السلام) چنین کاری را می‌خواهد بکند، به منزل آن حضرت وارد می‌شدند و از انجام آن





جلوگیری می‌کردند. بعد از دفن نیز راهی جز نبش قبر آن حضرت نبود که حضرت امیر (علیه السلام) از آن جلوگیری نمود و نتوانستند کاری بکنند.<sup>۲۶</sup>

این معجزه فاطمه زهرا (سلام الله علیها) بود که اصلاً از عقل بشر عادی خارج است که چنین کاری بکند و چنین اثری را در تاریخ بگذارد فرمود قبر من مخفی باشد بقیه می‌آیند سؤال می‌کنند پیامبر یک بچه اش در قید حیات بود این قدر هم او را دوست داشت چه شد؟ این بچه کجاست؟ قبر پیامبر معلوم است، قبر علی بن ابیطالب معلوم است قبر آن دو نفر دیگر معلوم است. قبر این دختر کجاست معلوم نیست. چرا؟ وصیت کرده معلوم نباشد. چرا؟ ناراضی بوده. چرا؟ این‌ها را امام نمی‌دانستند. با این حرکت، تاریخ را به هم ریخت این معجزه او بود و در تاریخ اثبات کرد این‌ها امام نبودند ظالم بودند مرحوم شیخ طوسی نقلی دارد، عمار نقل می‌کند<sup>۲۷</sup>:

لَمَّا مَرَضَتْ فَاطِمَةُ (عَلَيْهَا السَّلَام) مَرَضَهَا الَّذِي تُوفِّيَتْ فِيهِ

فاطمه زهرا (علیها السلام) در بستر بیماری بود حال ایشان طوری بود که در بستر افتاده بود و سنگین شده بود نمی‌توانست از بستر بلند شود عباس عموی پیامبر - که عموی حضرت علی و فاطمه زهرا هم می‌شود - آمد. خواست او را ببیند. به او گفتند نمی‌شود حالشان خوب نیست امکان ملاقات نیست، گفتند فاطمه ممنوع الملاقات شده نمی‌شود. عباس عموی پیامبر به خانه اش برگشت کسی را فرستاد، گفت پیغامی دارم. به علی بگو: عمویت به تو سلام می‌رساند و می‌گوید من رفتم عیادت فاطمه زهرا، نگذاشتند او را ببینم، خیلی دلم را غم گرفته. میوه دل پیامبر، نور چشم پیامبر و نور چشم من هم هست و از اینکه حال او را این‌طور دیدم، کمرم دارد می‌شکند و من فکر می‌کنم که فاطمه دیگر از این بستر بلند نمی‌شود و به پیامبر ملحق می‌شود و خدا و پیامبر، فاطمه را برای خودش انتخاب کرده و به پیامبر ملحق می‌شود. بعد توصیه کرد و گفت: عمو جان اگر فاطمه از این بستر بلند نشد و کارش تمام شد، عمو فدایت بشود این مهاجرین و انصار را جمع کن مراسم باشکوه و با عزتی بگیر همه مسلمین باشند. اختلاف نشود. همه بیایند تشییع آبرومندی بشود، نماز بخوانند و دفنش بکنند. امیرالمؤمنین با آن به آن فرستاده عباس گفت به عموی من سلام من را برسان، بگو ان‌شاء الله این محبت و دلسوزی شما پایدار باشد شما نظرت را دادی نظرت هم نظر خوبی بود ولی از وقتی پیامبر فوت کرده است فاطمه، لم تزل مظلومه، من حقها ممنوعه به او ظلم کردند، حقش را غصب کردند؛ و عن میراثها مدفوعه، میراثش را هم به او ندادند. وَ لَا رُوِيَ فِيهَا حَقُّهُ وَ لَأَحَقُّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَ كَفَى بِاللَّهِ حَاكِمًا وَ مِنَ الظَّالِمِينَ مُنْتَقِمًا.

۲۶. رخشاد، در محضر بهجت، ج ۱، ص ۱۳۱.

۲۷. شیخ طوسی، امالی، ص ۱۵۵ و ۱۵۶.



سلسله جلسات با موضوع برای امامت  
فصل اول: رویاروی ناامان - جلسه اول

روایت بعدی از امام صادق (علیه السلام) است<sup>۲۸</sup>، فرمودند شبی که پیامبر اکرم به معراج رفت به او گفتند خدای متعال می خواهد از شما سه تا امتحان بگیرد تا ببیند چطور صبر می کنید عرض کرد من هرچه حکم بکنی تسلیمم صبر می کنم، صبر هم اگر بکنم به واسطه کمک توست، آن امتحان ها چیست؟ گفتند: اولین امتحان سختی که در پیش داری گرسنگی خودت و بچه هایت است و باید ایثار کنی و به محروم رسیدگی کنی.

فرمود: خدایا قبول کردم راضی هستم کمکم می کنی صبر می کنم، تحمل می کنم.  
امتحان دوم، تو را تکذیب می کنند در ترس و دلهره شدیدی می اندازند و باید با مال و جان با کفار بجنگی، هر اذیتی که هم که کردند باید تحمل کنی، باید درد بکشی در جنگ جراحت وارد می شود. گفت: خدایا این را هم قبول کردم تسلیمم راضی ام ان شاء الله تو کمک می کنی صبر می کنم.  
سومین امتحان، خطاب رسید یا رسول الله سومی اش این است، بعد از تو این بچه های تو خیلی داستان ها دارند یکی یکی گفت. اول از برادرت امیر المؤمنین بگویم چه می کنند؟ خیلی بدوبیراه از امت تو می شنود سختگیری می کنند اذیتش می کنند محرومش می کنند انکارش می کنند ظلم می کنند آخر هم می کشندش - این کلام پیامبر را داشته باشید. - پیامبر اکرم عرض کرد خدایا راضی شدم و قبول کردم تو توفیق می دهی صبر می دهی تحمل می کنم. دومی که گفت اما دخترت، یا رسول الله بعد از تو به دخترت ظلم می کنند از حقش محرومش می کنند، حقش هم غصب می کنند. همان حقی که تو به او می دهی یعنی فدک، آن را غصب می کنند در حالی دخترت را می زنند که باردار است وارد خانه او می شوند بدون اینکه اجازه بگیرند. خیلی دخترت را خار و خفیف می کنند او هم کسی را پیدا نمی کند که از او دفاع کند تا به او ظلم نکنند یک جوری دخترت را می زنند بچه اش را سقط می کنند حبیب من، یا رسول الله دخترت را جوری می زنند که با همان ضربه می میرد. موضع رسول الله را دیدید، وقتی در مورد امیر المؤمنین خدا به او گفت، گفت خدایا راضی هستم و صبر می کنم ولی آن قدر این مصیبت بزرگ بود در مورد فاطمه زهرا که پیامبر اول ان الله وانا الیه راجعون<sup>۲۹</sup> گفت و بعد چشم این را هم قبول تسلیمم.

۲۸. ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۳۳۲.

۲۹. اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ (سوره بقره، آیه ۱۵۶).